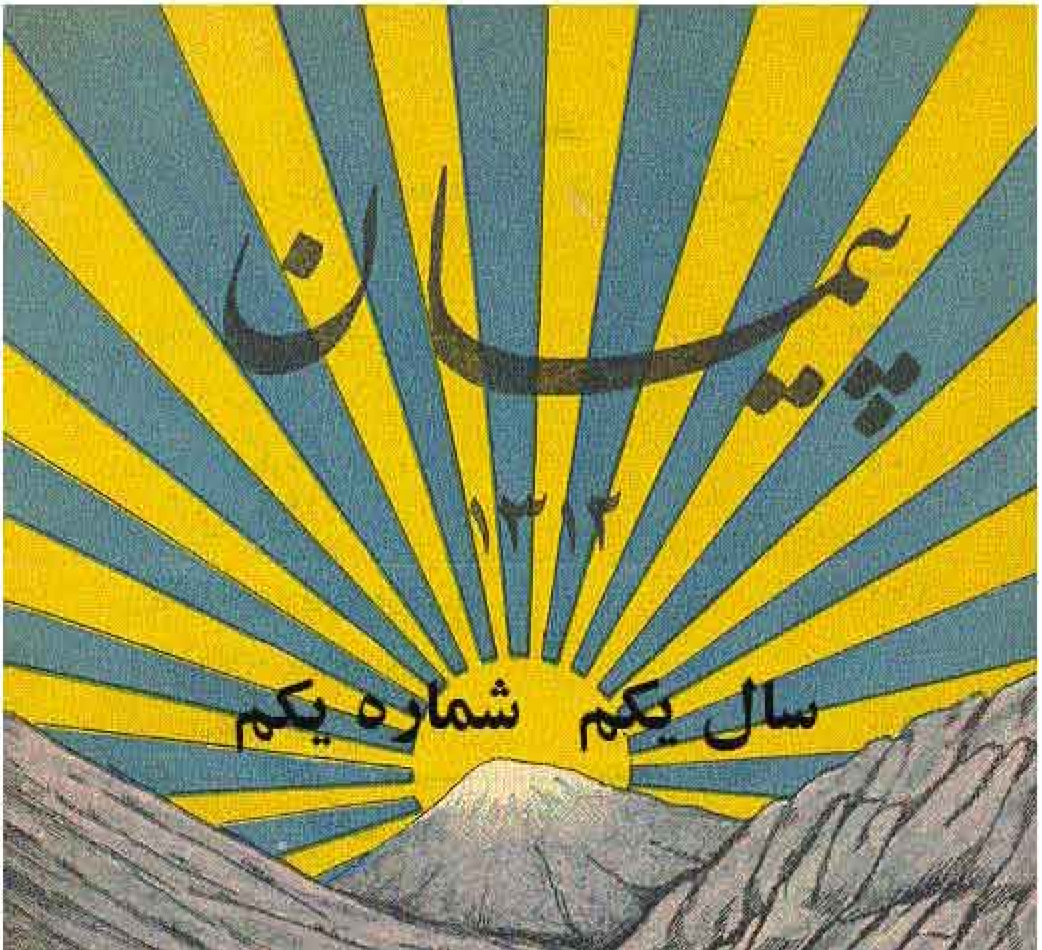

پیمان
۱۳۱۲
سال یکم شماره یکم



پیمان

۱۳۱۲

سال یکم   آذر ماه ۱۳۱۲   شماره یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

مطبعه مهر

گفتارهایی که چاپ شده :

پیمان

۱۳۱۲

شماره یکم　　یکم آذر ماه ۱۳۱۲　　سال یکم

آفریدگارا بنام تو و در زینهار تو

بیاری خدا نشر این مجله آغاز می کنیم. مرام ما را آنانکه می دانند می‌دانند و آنانکه نمی‌دانند از نگارشهای ما خواهند دانست. ما راهی را پیش گرفته ایم و بیاری خدا امیدواریم که ما را بسر منزلی که آهنگ آن کرده ایم برساند و پیمودن این راه را بر ما آسان گرداند.

این مجله هر ماهی دو شماره چاپ شده هر شماره شامل دو بخش جداگانه خواهد بود: بخش یکم در گفتگو از آیین زندگی (باصطلاح اروپاییان اصول اجتماع) و قوانین و اخلاق و دین. بخش دوم در سخن راندن از تاریخ و جغرافی و زبان و دیگر گونه علوم.

در بخش یکم که عمده مقصود همانست در هر شماره یک یا دو مقاله از آقای کسروی با امضای خود او چاپ خواهیم کرد. اما مقاله هایی که بنام پیمان چاپ می شود از آقای کسروی نیست و بی آگاهی

اوهم نیست. باینمعنی که این نگارشهارا اداره پیمان تهیه کرده باخورد و آگاهی آقای کسروی چاپ می کند.

رسم مجله هاست که چشم مساعدت بنویسندگان می دوزند و هرمقاله ای که برسد درنامه خودنشرمی نمایند. ولی ما از همین آغاز اعلان می کنیم که از کسی چشم دستگیری نداریم. مگر از آنان که از دور ونزدیك پیمان ما راپذیرفته‌اند ودست همراهی بسوی ما دراز کرده‌اند. مااز آنان چشم همدستی داریم که باخامه خودنیز مساعدت ازما دریغ ندارند.

نیز اگر کسانی بقصد خرده گیری بر گفتهای مامقاله بنویسند هر که باشند نوشتهای ایشان را چاپ خواهیم کرد بااین شرط که رشته انصاف‌را از دست نداده مقصود شان جز نمودن حقیقت‌وراستی نباشد.

دو باره می گوییم که صفحه‌های این مجله چنانکه بروی دوستان و همراهان ما باز است بروی نویسندگانی هم باز است که بگفته های ما ایراد دارند. تنها با یکشرط که مقصودشان آزار ودشمنی نباشد. ماهم بنوبت خود انصاف نموده اگر ایراد را بجا دیدیم بیدرنگ آن را پذیرفته وازروی حقشناسی پاسخ خواهیم نگاشت. در همه جاما حق وراستی را برتر و والاتر دانسته از خود خواهی و خود نمایی دور خواهیم بود.

اما بخش دوم مجله یکجا آزاد است که هر گونه مقاله علمی که برسد و از هر که برسد بچاپ آن مبادرت خواهیم ورزید با شرط اینکه نویسنده درستکاری نموده گفته و نوشته دیگران را بنام خود نکرده باشد.

دراین بخش هم اگر چه آقای کسروی از چند سال پیش از نگارشهای علمی دوراست و بگفته خوداو گفتگوی تاریخ وجغرافی واینگونه مطالب باحال امروزی گیتی بدان می ماند که کسانی برسر بیماری که سخت رنجور است نشسته وبجای آنکه درپی درمان درد او باشند بسرودن تاریخچه زندگانی او پردازند.

بااین همه چون ما بخشی از مجله را برای نشر اینگونه مطالب خاص کرده‌ایم واز آنسوی از آقای کسروی یادداشتهای بسیاری درباره تاریخ وجغرافی وزبان ایران دردست هست که هنوزچاپ نیافته اینست که بکرشته از آن یادداشتهارا نیز درمجله نشر خواهیم ساخت.

از جمله تالیفی را بنام (تاریخ پانصد ساله خوزستان) که کتابی است درزمینهٔ خود بیمانند وشامل مطالبی است که درجای دیگری بدست نیاید درامسال جزو بجزو درآخر شماره ها بچاپ خواهیم رسانید.

شیوهٔ نگارشهای ما

چنانکه می دانیم مقاله هایی که در روزنامه ها یا مجله ها نوشته می شود باید مفصل باشد که بادی چند ستون یا صفحه را پر سازد و اگرنگارشی کوتاه باشد خوانندگان ارجی بان نمی گزارند. این یکی از ارمغانهای اروپاست زیرا روز نامه در اروپا بسیار فراوانست وهرروزنامه نویسی روزانه بایدچند صفحه بزرگ راسیاه کرده بدست مردم بدهد وبسیاری از ایشان (اگر نگوییم بیشتر ایشان) سواد ومایه دانش چندانکه می باید ندارند. ازاینجاست که هر سخنی که عنوان می نمایند تا می توانند شاخ وبرك بر آن می افزایند و نخست مقدمه ای

چند سپس بفلسفه می پردازند و مثالها یاد کرده ازاین در بآن در زده پس از پیمودن راه درازی باصل زمینه سخن می رسند . وچه بسا که از چند ستون نگارش ایشان بیش از چند سطر مطلب بدست نمی آید .

ایشان سخن فروشانند و در این پیشه خود آن راه و رفتار را دارند که کارخانه داران وماشین داران در پارچه بافی و ابزار سازی : می گویند و می نویسند نه از بهر آنکه مردم نیازی بآن گفته ها و نوشته ها دارند یا از آنها سودی بکسی خواهد رسید بلکه برای اینکه روزانه یا ماهانه چند صفحه را سیاه کرده و فروخته واز این راه کیسه و جیب خود را پر سازند . این است که سخن هرچه درازتر نزد ایشان بهتر و گرانبهاتر و اینست که هر نویسنده ای تا می تواند بسخن دنباله داده و چندین برابر مطلب خود سخن برشته نگارش میآورد

این شیوه چیز نویسی بایران هم سرایت کرده ولی ما ازاین شیوه بیزاریم واز آغاز می گوییم بقصد سخن فروشی وسیاه کردن کاغذ دست باینکار نزده ایم بلکه یکرشته مطالبی مارا باینکار واداشته واینست که هرموضوعی را باندازه ای که هست خواهیم نگاشت ـ اگر دراز است دراز و اگر کوتاه است کوتاه . در عبارت هم تا بتوانیم بکوتاهی و استواری آن خواهیم کوشید .

اگر کسانی نگارشهای مارا مخالف شیوه دیگران دیدند بدانند که علت چیست و نافهمیده زبان بایراد باز نکنند . کسانی هم که مقاله برای مجله ما می نویسند باید این شیوه را نگاهدارند .

پیمان



رمـان

(۱)

چرا دانا دروغ پردازد
یا بخواندن دروغ عمر خود را تباه سازد ؟!

از عادتهائی که از اروپا نزد ما آمده یکی هم رمان نویسی ورمان خوانی است . تا دیرزمانی رمانها بزبانهای اروپائی می آمد و کسانی که آشنای آن زبانها بودند می خواندند . سپس دوره ترجمه رسید ورمان هائی بزبان عربی یا فارسی یا بدیگر زبانهای شرقی ترجمه گردید . سپس هم رمان نویسانی از خود شرقیان در هر کجا پدید آمدند .

اکنون هم رمانها بزبانهای اروپائی در همه جا پراکنده است هم ترجمهای فراوانی از آنها چاپ یافته و می یابد وهم کسان بسیاری برمان نویسی یا بعبارت بهتر بدروغ پردازی و افسانه بافی برخاسته‌اند.

هر روزنامه‌ای که بدست می گیری رمانی را در پاورقی خود دارد وچه بسا که ستونهای دیگر خودرا نیز با رمان پر می کند . هر کتابخانه‌ای که میروی بیش از هر کتابی رمان در قفسه‌ها چیده است . فهرستهائی که کتابخانهای مصر و سوریا چاپ کرده می فرستند قسمت رمان آن بیشتر از دیگر قسمتهاست . مرا حیرت گرفت هنگامی که در جائی همچون لاهیجان کتابخانه‌ای دیدم و سراسر کتابهای آن را جز رمانهای

چاپ شده در تهران نیافتم. تو گوئی در ایران مولفی جز رمان نویس نبوده و این سر زمین از قرنها کانون افسانه بافان و دروغ پردازان بوده است!

اروپائیان سودهائی را برای رمان می شمارند بلکه مدعی اند که میتوان از این راه مردم را بر پاکدلی و درستکاری بر انگیخته اخلاق آنان را تصفیه نمود. میگویند: «رمان آئینه ایست که عیب مردم را رو برو گفته ایشانرا بدیهای خود آشنا میگرداند». «رمان چون شیرین است و هر کسی آنرا می خواند در اینمیان می توان هر گونه پند و اندرزی را بگوش مردم کشید».

در اروپا رمان نویسان شهرت بسیار دارند و رمان نگاری خود شاخه ای از ادبیات آنجاست وچنانکه عادت اروپائیان است که برای هر کاری درس و مدرسه بر پا میکنند رمان نویسی را نیز در مدرسه ها بشاگردان یاد میدهند.

با همه اینها من رمان را کار بیهوده میدانم و نوشتن و خواندن آن را جز تباه ساختن عمر نمی شمارم. من افسوس دارم که بیهوده کاریهای غرب باین آسانی در شرق رواج می یابد و در اندک زمانی بهمه جا میرسد. اروپا هرچه میگوید بگوید و هرچه میکند بکند. برای نیك و بد هر چیز باید سود و زیان آن را در ترازوی خرد سنجید واز رمان ما جز زیان نتیجه دیگری سراغ نداریم.

بگویند که مقصود از رمان چیست؟ اگر مقصود افسانه بافی است و کسانی میخواهند افسانهائی بافته و بدست مردم داده آنان را سر گرم دارند باید گفت که افسانه شایسته بچگان است نه سزاوار مردان. آدمی تا خردسال است از نقل و افسانه لذت میبرد. ولی چون بزرگ

شده بسال مردی و خردمندی رسید دیگر سر بافسانه فرو نمی آورد و از شنیدن و خواندن آن نفرت می نماید . مگر کوتاهخردانی که در پنجاهسالگی نیز کودك اند و در پای معرکه درویشان نشسته گوش بافسانهای ایشان میدهند .

یا اگر مقصود نوشتن داستانی است که خوانندگان عبرت آموزند و پند یاد بگیرند این درست است که آدمی از شنیدن و خواندن داستانهای شگفت عبرت آموخته پند یاد میگیرد . بویژه اگر داستان شامل دلیریها و جانبازیها و یا کدلیها باشد که بی شك شنونده را شیفته خود ساخته دل اورا تکان میدهد . لیکن این در جائی است که آن داستان راست باشد یا اگر دروغ است باری شنونده آن را راست پندارد . داستانی که خواننده می داند سر تا پا دروغ و پنداراست از شنیدن یا دانستن آن چه اثری درو پیدا خواهد شد ؟!

هر کسی با کمردی را دید دل باو می دهد و چه بسا که از هر چیزی دست کشیده سر در پی او میگزارد ولی آیا شدنی است که کسی در دل خود یا کمردی پنداشته و بهمان مرد پنداری که جز در اندیشه او جا ندارد دل بسته و پیروی او را بپذیرد ؟ یا باور کردنی است که مردی صورت زن زیبائی را بر دیوار نگاشته و بر آن صورت که جز نقش بر دیوار نیست عشق ورزیده دل خود را در راه مهر او بگدازد ؟! اگر کسانی چنین کارهائی کردند آیا دیوانه شمرده نمیشوند ؟!

داستان آن مکتبدار عرب معروف است که روزی از زبان رهگذری شنید که آواز میخواند و اشعاری در ستایش « ام عمرو » میسرایید(۱) مکتبدار نه از یکدل بلکه از هزار دل عاشق ام عمرو شد

(۱) مقصود از ام عمرو و لیلی وهند و مانند اینها در اشعار عرب زن خاصی نیست . شعرای عرب هر زن را بایکی از این نامها یاد میکنند .

و از تاب فراق آرام نداشت دل میگداخت و جگر کباب میشد و فریاد رسی نبود. تا پس از چند روزی ناگهان از زبان دیگری شنود که این شعر را میخواند:

لقد ذهب الحمار بام عمرو   فلا رجعت و لا رجع الحمار

معنی آنکه: «خر ام عمرو را برد که نه او باز گشت و نه خر باز گردید». بیچاره مرد از شنیدن این شعر که خبر گمشدن معشوقه او را می داد بیکبار از پای افتاده رشتهٔ تاب و شکیبائی را از دست هشت. گو یا دائی که بکاری بر خیزد؟! درخانه نشسته بسو گواری پرداخت.

این مرد را از ابلهان شمارده اند برای اینکه از خرد دور است که کسی بزنی نادیده بنداری دل بازد و از خبر گمشدن او بسو گواری بر خیزد. پس کسانی که افسانها بافته و امیدوارند که خوانندگان از داستان دروغ و پنداری آنان عبرتی بر گیرند خود ابلهانی بیش نیستند.

از پندار تا بودن فرسنگها راه است. اینهمه چیزهای شگفت که ما در خواب میبینیم و تماشاهائی که میکنیم آیا چه اثری در دل ما میگزارد؟! آیا کسی از دیدن زن زیبائی در خواب عاشق او شده؟ آیا کسی از دیدار یا کمردی در خواب باو گرویده؟! آنچه ما در خواب می بینیم تا درخوابیم و آن را راست می انگاریم اثری در دل ما دارد و همینکه بیدار شده دانستیم که آنچه دیدیم جز پندار و خواب نیست یك ناگاه همه آن اثر ها نابدید میگردد.

آیامیتوان گنجی را پر از در و گوهر پنداشته و آن را مال خود دانسته و از این پندار و فرض شادمان بود و همچون توانگران گنجینه دار تبختر و خود فروشی بخرج داد؟! اگر از پندار کاری

ساخته میشد هر گرسنه ای خود را سیر میپنداشت و با شکم تهی میساخت هر برهنه ای خویشتن را در درون جامهای ابریشمی دانسته و از گرما و سرما آزرده نمیشد.

کوتاه سخن: افسانه بافتن باین قصد که مایه عبرت خوانندگان باشد و کسانی از مطالب آن عبرت گیرند و پند بیاموزند جز ابلهی نیست. داستانی که میتواند مایه عبرت خوانندگان باشد آن داستانی است که بتوان آنرا در این انجمن و آن انجمن باز گفت و بدان نازید. آیا افسانه ای را که فلان رمان باف از پندار خود پرداخته میتوان در بزمی یا انجمنی باز گفت و بدان نازید؟! اگر کسی چنین کاری کرد آیا مردم بنادانی او نمی خندند و او را دیوانه نادان نمی شمارند؟! داستانی را که نتوان در جائی نقل کرد چگونه میتوان شیفته آن گردید و از آن عبرت و پند آموخت؟!

رستم و سهراب را تا مردم راست میپنداشتند داستان دلاوریهای آنان اثری داشت و شنوندگان را به پهلوانی بر می انگیخت. ولی امروز که ما آن داستان را افسانه می شناسیم آیا باز اثری در ما دارد؟! آیا کسانی تا کنون از داستان حسین کرد و نوش آفرین و شاهزاده بختیار عبرتی برداشته یا پندی آموخته اند؟! پس از رمان چه عبرتی می توان آموخت.

شاید بگویند مقصود از رمان آنست که چون پند و اندرز تلخ است ما آن را با شیرینی رمان در میآمیزیم تا خوانندگان تلخی آن را در یافته بهتر و آسان تر بپذیرند. یا اینکه بگویند چون رمان را هر کسی می خواند ما پندها را با آن میآمیزیم که کسان بسیاری از پند بهره مند شوند

ولی در این جا نیز تیر رمان نویسان بخطا می رود . چه بیشتر رمان هایی که ما دیده ایم آنچه دارد بد است . بسیاری از آن ها جز افسانهای بیهوده ای نیست . بسیاری هم سرگذشت زنان نابکار و زشت کاری های آنان است . بویژه در اروپا که چون هر کاری تنها برای پول گرد آوردن است رمان نویسان هم این کار را وسیله برای پول اندوختن گرفته اند و تا می توانند بی شرمترین افسانه را می بافند که خریدار بیشتر داشته باشند و در همه جا پای زنان نابکار را به میان می کشند و هر گاه مانعی در کارشان نباشد هر سخن زشتی را گفته و هر سودهٔ ننگینی را می نمایند .

یکی از رمان نویسان معروف آناتول فرانس است . این مرد چه اندرزهایی بجهانیان دارد ؟ آیا جز سرسام و یاوه باقی از سراسر کتاب های او چیزی بدست می آید ؟ ! نادانک چنان قافیه را باخته که هر فصلی از کتابش رنگ دیگری دارد . دریک جا داستان راهبان صومعه نشین را که در بیابان نیل بسر می برده اند سروده بکرامتهایی که از ایشان نقل شده (کرامتهایی که ما باور نداریم) رنگ حقیقت میدهد . در جای دیگر سخن را بانکار خدا و دین میرساند . آیا آن کجا و این کجا ؟ آیا مقصود این مرد جز رواج بی دینی و نابکاریهٔ زنان و مردان چیز دیگریست ؟ ! پس کو اندرزیکه او بایرمان در آمیخته ؟

الکساندر دوما چه پندهائی بمردم داده ؟ آیا جز اینستکه او و رفیقش آناتول در سایه رمانهای خود هزارها بلکه ملیونها زن و مرد را از پاکدامنی محروم ساخته اند ؟ !

دیگر آنکه هر کاری در جهان راهی دارد که اگر جز از آن

راه گزارده شود نتیجه بدست نخواهد آمد. پند هم باید بازبان برنده گزارده شود. پندی که باشوخی یا بارمان آمیخته شود دوائی را می ماند که با آب انبوه آمیخته باشد و اثر خود رااز دست دهد.

این بهانه رمان نویسان بدان می ماند که پدری بهنگامی که فرزندان خود پند می آموزد و راه زندگانی می نماید پیش از شروع سخن جست وخیز هائی کرده و چند معلق بزند و در اثنای گفتگو نیز گاهی گاه دست افشانده و پای بکوبد و عذرش آن باشد که پند را با شیرینی ادا بازی بهم بند می آمیزم تا فرزندانم درست گوش فرادارند و اندرزهایم را باندیشه سپارند.

یا بعبارت بهتر بدان می ماند که لوتی بند بازی در اثنای بازیهای خود که مردم را سرگرم می پاید ناگهان زبان به پند گشاده سخنان حکیمانه بسراید و مقصودش آن باشد که از این راه به پیشه پست خود رویهٔ دیگری داده و خویشتن را در شمار بزرگان و ستودگان جهان جای دهد. زهی نادانی! بند باز بند باز است اگر هم صد پند سراید.

پند بمردم سرودن و آنان را بعیبهای خود راه نمودن افسانه نمی خواهد. نابکاریها و کامگزاریهای زن نابکاری را مو بمو باز گفتن خود مردم را به نابکاری خواندن است و پندهائیکه در این میانه سروده شود جز اینکه از ارزش پند بکاهد نتیجه دیگری نخواهد داد. آیا اشعار حکیمانه که مطربان در بزمهای باده گساری و کامگزاری میسرایند جز اینکه ارزش آن اشعار را کم کند اثر دیگری دارد؟!

هر سخنی را پند نتوان شمرد. پند آنست که از دل پاکی برخیزد و با زبان پاکی گزارده شود.

از همه این سخنها میگذریم: اگر براستی مقصود در آمیختن

پند و اندرز یا داستان است که خوانده گان باستانی و آسوده گی آن پندها را دریابند برای این مقصود کسی چرا بداستانهای راست تاریخی نپردازد که از هر باره بهتر و اثرش فزونتر است؟! اگر کسی آرزومند است که معنی پاکمردی و بزرگواری را بمردم یاد دهد چرا تاریخ زنده گانی پیغمبر اسلام را چنانکه بوده بازبان ساده برشته نگارش نکشد و در دسترس مردم نگزارد؟! یا اگر آرزومند است که معنی پیشرفت و برتری جهان را بفهماند چرا از چگونگی زنده گی در هشت و نه قرن پیش سخن نراند و آن مقصود خودرا از بهترین راهی انجام ندهد؟!

اگر کسانی به پیروی اروپائیان شیفته داستانهای اندوهگین و دلگدازاند داستانی دلگدازتر از هجوم چنگیز خان بایران و کشتار های چهارساله او و کسانش در خراسان و آن سامانها کو؟ کسی چرا بنگارش داستان آن کشتارها و خونخواریها برنخیزد؟! اگر مقصود سرگذشت دلاور و پهلوانی است که مردم را بدلیری برانگیزد کسی چرا سرگذشت سلطان جلال الدین خوارزمشاه و آن ستیزهای شیردلانه اورا بامغولان ننویسد؟!

هرگاه کسانی جز بداستانهای اروپا نمیپردازند و میخواهند زحمت تألیف نکشیده بترجمه برخیزند چرا تاریخ ناپلیون و سرگذشت واشنگتون را ترجمه ننمایند؟!

حوادث شورش مشروطه ایران باآن ارج تاریخی و آن شیرینی کسی چرا آنهارا برشته نگارش نیاورد تا برای آینده گان یادگاری باشد؟! آخر چه اثری در دروغ و افسانه هست که نگارنده گان اینهمه حوادث راست و تاریخی را زیرپا ریخته جز بپیرامون دروغ پردازی و رمان بافی نمیگردند؟!

کسروی

خواهران و مادران ما

(۱)

پرده داری که بر زنان آمد، دو چیز است :
با بیگانگان در نیامیختن ودر بیرون خانه بی آرایش بودن.

می پرسند من در باره حجاب چه می گویم؟ اگر مقصود از حجاب روبستن زن و خویشتن را در چادری از سیاه و سفید پیچیدن است چنین حجابی بی ارج تر از آنست که من از نیك وبد آن سخن گویم یا سود و زیان ان را بشمارم. کسانی که هوا دار این حجاب هستند اگر آنرا حکم اسلام می پندارند اسلام چنین حکمی را ندارد و در زمان خود پیغمبر زنان روباز بودند. و هرگاه آن را پاسبان زن می پندارند و ازاین جهت هوادار آن هستند ما بدیده می بینیم که زنان نا پاك هم روبند دارند و این حجاب آنان را از نابکاری باز نمیدارد.

حجاب یا پرده داری که خدا بر زنان فرستاده دو چیز است: یکی آنکه با بیگانگان در نیامیزند و دیگری آنکه در بیرون خانه ساده و بی آرایش باشند. پیغمبر اسلام نیز این دو پرده را فرموده.

زن باید با بیگانگان آمدوشد نکرده و با آنان درنیامیزد

و هرگاه که از خانه بیرون میآید با رخت ساده و روی بی آلایش باشد. زنانیکه ببزمهای مردان میآیند و در آن بزمها یا در کوچه و بازار با مردان بیگانه در میآمیزند کمتریکی میتواند خود را پاک نگاهدارد. چنین آمیزشی لغزشگاهی است که نه تنها زنان می لغزند و دامن خود را آلوده میسازند مردان را نیز می لغزانند.

می گویند: زن را دل پاک باید بود از آمیزش با مردان چه باک؟ می گوئیم این سخن با خرد نمی سازد. زنانی که بامید پاکی دل از آمیزش با مردان نمی پرهیزند بدان میمانند که کسی بغرور توانایی پادر دام گذارد یا بامید تندرستی از خوردن دواهایی زیان آور نپرهیزد.

کاری است آزموده شده: زن از بازار آمیزش با مردان سرمایه باخته بیرون میاید. مردان را گرفتار ساخته خویشتن هم گرفتار می گردد. از اینجاست که چنین آمیزشی را بر زنی روا نباید داشت.

همچنین زن باید بی آرایش و پیرایش ازخانه بیرون بیاید. زنی که آراسته و پیراسته بکوچها می آید اگر مقصود او کشیدن نگاه مردان بسوی خود نیست پس چیست؟!

کسروی تبریزی

پیشنهاد و پاداش

ما در حال آنکه با اروپاییگری مخالف هستیم و شرقیان را در پیمودن این راه گمراه می دانیم مانع از آن نیستیم که چیزهای ستوده و سودمند اروپا در شرق رواج یابد. «نیك را باید داشت اگرچه از آن دیگران باشد». چیزی که هست هواخواهان اروپا هرچه از اروپا است ستوده و سودمند می شمارند و بگرفتن آن می شتابند و کمتر فرقی میانه نیك و بد می گزارند. چنانکه امروزه نه تنها علوم و قوانین غرب شرق را فرا گرفته عادات و اخلاق گوناگون غربیان هم با تندی بسیار در کار رواج و انتشار است.

ما در این باره میدان را بخوانندگان پیمان وا گزار خواهیم کرد که در باره نیك و بد عادات اروپایی مقاله ها نوشته برای چاپ بفرستند و بی آنکه تفاوتی میانه نویسندگان گزارده هواداران آیین خودرا بر دیگران برتری نهیم یا پیشی دهیم هر مقاله ای که برسد بچاپ آن مبادرت خواهیم کرد. تنها شرطی که بر نویسندگان پیشنهاد می کنیم این است که بدرازنویسی نپرداخته تا بتوانند ساده و کوتاه بنویسند. نیز شرط ادب و مردمی را نگاهداشته مقصودشان باز نمودن حقیقت باشد نه پافشاری در عقیده خود و باطرف از روی انصاف رفتار نمایند.

چنانکه می دانیم یکی از عادتهای اروپا که در سراسر شرق رواج گرفته بستن کروات (دستمال گردن) است. بلکه کسانی آنرا شرط تمدن

می دانند که بی بستن آن یکی را متمدن نمیشمارند .

دیگری دست همدیگر را فشردن است که در همه جاشیوع یافته بلکه بروستاییان نیز رسیده .

ما می خواهیم نیك و بد این دو عادت را از روی دلیل بدانیم . این است که پیشنهاد می کنیم کسانی که در این باره آگاهی دارند مقاله نوشته برای چاپ بفرستند . و برای این که زحمت نویسندگان بی پاداش نماند بهر کسیکه در باب سودمندی این دوعادت بهترین مقاله را بنویسد و علت و جهت آن ها را چنان که بوده شرح دهد سه پاداش آینده را قرار می دهیم .

۱ ـ یکدوره از تألیفات آقای کسروی بایك دوره از شاهنامهٔ پنج جلدی چاپ نوین کتابخانه خاور

۲ ـ شماره های پیمان تا هنگامی که بیاری خدا انتشار می یابد که مجانی بنام ایشان فرستاده خواهد شد .

۳ ـ صد تومان وجه نقد که عهد دار پرداخت آن آقای کسروی دارنده مجله است .

هرگاه کسانی سودی برای این دو عادت نمی شناسند و آن هارا نکوهیده می شمارندو مقاله هایی در این باب بنویسند نیز چاپ خواهیم کرد و برای کسی که بهترین مقاله را در این باره نوشته باشد یکدوره تألیفات آقای کسروی و شماره های یك ساله پیمان را پاداش خواهیم داد.

پیمان

○ عنوانهای پوچ
یا مایهٔ ننگ

ما از کسانی که بر ایرانیان و دیگر شرقیان بدبین‌اند و بیاپی عیب گرفته زبان بنکوهش باز می‌دارند بیزاریم وچنانکه دیده خواهد شد مقصودما از نشر این مجله یکی هم هواداری از عادات واخلاق است که شرقیان دارند وهواداران اروپا بجهت بدشمنی آنها برخاسته اند .

لیکن در این میان ما از گفتن عیبهای شرقیان بازنایستاده شرط دوستی و هوا خواهی خود می شماریم که این عیبها را بروی مردم کشیده ترك آنها را خواستار باشیم .

یکی ازعیبهای بزرگ که بیش از همه دامنگیر ایرانیان وخود ننگی بر ایشان است پای بندی بلقبها وعنوانهای پوچ و بیمعنی است که در گفتگو ها و نامه نگاریها مرسوم گردیده . (لقبها وعنوانهای رسمی از موضوع سخن ما بیرونست) .

ما کار بتاریخچهٔ این عنوانها و چگونگی انتشار آن نداریم . همین اندازه می گوییم که بکسانی که دم از دانش وخرد می زنند ننگ است که سر بچنین تعارفات بیمعنائی فرود آورند . اگر کسی می پندارد که اثری بر این کلمات بار است واز اینکه اورا « حضرتعالی » یا « جنابعالی » بخوانند یا بر روی پاکت او « خدمت ذیسعادت جنا بمستطاب اجل اکرم امجد ... » بنویسند دلیل بزرگی اوخواهد بود چنین پنداری پاك خطاست . زیرا چنانکه همه میدانیم این عنوان ها امروز چندان خوار و بی ارج است که زیر پا ریخته ودر بکار بردن آنها بروای کوچکی وبزرگی هرگز نمیشود .

امروز هر کسی از بدو نیك « آستانه بلند » (حضرتعالی یا جنابعالی) است و هر کسی از گمنام وسرشناس نامه را باید به « بندگی آستانه یا کبیره وبلند ترین وستر کترین » او (خدمت حضر تمستطاب اجل امجد) فرستاد . دزدان که دسته دسته بمحاکم جلب ومحکوم می‌شوند همدیگر را «حضرتعالی» می‌خوانند و گدایان میدان توپخانه که دور اتومبیلها را گرفته برای چند دیناری آبروی خود می ریزند « جنابعالی » می باشند .

پس چه آبرویی برای این کلمه ها بازمانده ؟!

روزی این عنوانها را معنایی بوده . بدینسان که کسانی بزرگان دین یا پادشاهان را بسیار بزرگ داشته خودرا شایسته مخاطبه با آنان نمیدانستند و بگمان خود با آستان ایشان گفتگو کرده یا بابندگان ایشان روبرو میگردیدند از اینجاست که « حضرت » و « جناب » و « خدمت » پیدا شده . ولی امروز این معنیهای بیجا وخیالی نیز از میان رفته واز سر تا پای آن کلمات مطلبی جز ریشخند و دست انداختن مفهوم نیست وخود جای آنست که مردان آزاده ووارسته ازشنودن این عنوانهای پوچ پرهیز جویند و نامهای خودرا ارجمندتر از آن دارند که با چنین کلمه های ننگینی توأم باشد .

شگفتا ! ما کلمه های «میرزا» و «خان» را که آن یکی از تیموریان بازمانده و این یکی از چنگیزیان رسیده و هر دو یادگار دشمنان ایران است بر پس‌وپیش نام خود می افزائیم واز کلمه «آقا» بیکبار بسنده نکرده مکررش میسازیم دسته‌ای هنوز هم از لقبهای ملغی شده دست بر نداشته و نام خانواده را نیز بر پهلوی آن نشانده اند - آیا اینهمه فزونیها بس نیست که کسانی پای بند عنوان های بیهوده « حضرت‌مستطاب‌اجل... » هم باشند و نام خود را دراز تر از دراز و سنگین تر از سنگین سازند ؟! آیا این کار ما احمقانه تر است یا عادت وحشیان آدمخوار آفریقا که هر چه مهره واستخوان وپر مرغ پیدا کردند برشته کشیده از سرو گردن خود می آویزند ؟

با آنکه دولت در ادارات تا حدی جلوگیری از این ننگین کاریها کرده وبا آنکه بارها دراین موضوع نگارشها شده وبا آنکه امروز هر کسی میداند که این عنوانها زیر پا ریخته وپست هر کس و ناکسی افتاده باز بسیاری ازمردم دست از این ننگین کاری برنمیدارند و کسانی هنوز هم پای بند این کلمات پوچ وبیهوده می باشند و بر آنها اثری می‌پندارند .

ما فرومایه ای را می شناسیم که ازپرداخت دین خود سر باز زده و عذرش آنست که طلبکار درنامه خود باو «حضرت اجل اکرم ...» ننگاشته . مردکی را میدانیم که آزاد ها به تبکمردی رسانیدم بدمناوبز اینکه او نامه خودرا با « قربانت گردم » آغاز نکرده . آیا چنین کسانی ننگ جهان مردمی نیستند ؟! آیا نباید هرچه زودتر این چرکین کاریهارا بپایان آورد ؟!

اگر نادانی بجای پول جیب و بغل خودرا با سفال پاره ها پر کرده

و بدانها بنازد و خویشتن را توانگر و پولدار پندارد . اگر کودکی بر چوبی سوار و خویشتن را با یکه تازان اسب سوار همسان شمارد نادانی این دو تن بیشتر از نادانی آن کسانی نیست که باین عنوانهای پوچ ارزش داده از شنیدن آنها دل خوش میدارند .

برای آنکه گفتنی‌ها را گفته وسخنی پوشیده نگزاریم آنچه در دل داریم بی پرده می نگاریم . از خواننده گان چه پنهان که کسانی را که پای بند این کلمات هستند ما درشمار خردمندان نمی شماریم و اندازه فهم و دانش هر کسی را از میزان پرهیز او ازاین عنوانهای پوچ میشناسیم .

ننگین‌تر از همه آنکه این بیخردان از یکسو بنده و چاکر خانه زاد وغلام بیمقدار اند و ازسوی دیگر جز بآستانه بالنشان روبرو نتوان شد . چه در جائی که جز خردشان خودرا بنده وغلام بیمقدار وچاکر خانزادمی نگارند ازدیگران بخطاب حضرتعالی وحضرتمستطاب اجل ... خورسند نیستند و میانه قربانت گردم وفدایت شوم فرق میگزارند ! تفو براین ادانی تفو !

راستی ننگ است ای ایرانیان ننگ ننگی که باید هرچه زود تر از خود دور نمود !

امروز هر کسی که کاری با دیگری دارد وحاجت بنامه نوشتن می‌افتد بویژه اگر خواهش و طلبی در میان باشد نخستین دشواری اینست که آیا مخاطب را چه باید خواند و چه عنوانهایی برایش نوشت ؟ آیا او از کسانی است که از این کلمات ابلهانه بیزار است یا بر آنها پای بند ؟ وچه بسا خواهشها که بنامرادی می انجامد از اینرو که عنوانها مخالف نظر مخاطب بوده است !

چاره جز این نیست که رادمردان و آزاده گانی بیکبار ازاین ننگین کاریها بیزاری جسته و بر هر که ایشان‌را باآن کلمات مخاطب میدارد ایراد گرفته بازپرس نمایند تا بدینسان چاره این ننگ شده و فرومایگانی که دل داده این ننگین کاریها هستند نیز خواه ناخواه پیروی جویند . وگرنه آنکه این ننگ ازدامن ایران پاک نخواهد شد .

کسانی چنانکه عادت عیبجویان است بر این گفته های ما خرده گرفته خواهند گفت چنین موضوعی چه ارزش آن دارد که درشماره نخست مجله موضوع گفتگو باشد . ولی ما این موضوع را در خور هر گونه ارزش میدانیم و یقین داریم که خواننده گان نیز آنانکه انصاف دارند با ما همعقیده می باشند . ننگی

است برمرجعی که بیخردانی ازایشان باین چرکین کارها برخیزند و خردمندان لب فرو بسته خاموش بنشینند .

وانگاه ما از آغاز کار با این موضوع دچاریم ودر فرستادن شماره های مجله بحریداران باین دشواری روبرو هستیم که ماکسی را جزبا نام اوندخواهیم خواند (مگر عنوانهای رسمی دولتی که از رعایت آنها ناگزیریم) وشاید کسانی این رفتارمارا از بی‌پروائی وبی‌احترامی دانسته دل آزرده شوند . اینست که ازآغاز باین مقاله می‌پردازیم ومقصود خودرا روشن می‌سازیم .

باابنهمه بازاگر کسانی ازما برنجند ما پروای رنجش آنان را نخواهیم داشت . ما با نشر این مجله راه نوینی را آغاز میکنیم و آرزومندیم کسانی با ما همراه باشند که ازاین دلبستگیهای ابلهانه وارسته‌اند . ما بنده نیستیم وبابنده وغلام و چاکر نیز سر وکار نخواهیم داشت . آستانه بلند نداریم و بآستانهای بلند پاکیزه ترین هم رو نخواهیم آورد . ما دربی آزاده مردانی هستیم که بزرگی وگرانمایگی را در پاکدامنی و نیکوکاری بدانند وباین نادانی ها سر فرو نیاورند .

اگر کسانی نه اینگونه اند چه بهتر که ازقدم نخست ازما کناره جویند وراه مارا نپویند . ما نیزسخت خرسند خواهیم بود که چنین ابلهانی را درکاروان خود نداریم واز همراهی وآمیزش آنان آسوده ایم .

○ دین و قانون

برای آسایش وخورسندی گروهی دین وقانون هر دو دربایست است ولی دین بنیاد و قانون دیوار است که اگردین نباشد ازقانون به تنهائی نتیجه بدست نخواهدآمد .

آیین

پیمان

شمال جنوب مشرق مغرب

- ۱ -

در فارسی کنونی چهار سمت جهان را شمال و جنوب و مشرق و مغرب میخوانیم. ولی این کلمه‌ها هر چهار آن عربی است و بی شك در فارسی نامهای دیگری بجای اینها بوده. آیا چه بوده آن نامها ؟

اگر از فرهنگها و گفته های شعرای فارسی در این باره بجستجو پردازیم بیك رشته شگفتیها برخورده دچار حیرت خواهیم گشت. اینك نتیجه‌ای که از آن جستجو بدست خواهد آمد :

۱ ـ شمال نام پارسی ندارد ؛

۲ ـ جنوب نام پارسی ندارد ؛

۳ ـ شرق را خاور یا خاوران خوانده گاهی نیز باختر نامیده‌اند.

۴ ـ غرب را باختر نامیده اند. گاهی هم خاور خوانده اند.

فردوسی که در شناختن زبان پارسی بردیگران پیشواست در یك جا میگوید.

بهفت و چو خورشید از خاوران بر آمد بسان رخ دلبران - ۱ -

---

(۱) شاهنامه خاور ج ۱ ص ۱۸٤ .

باز گوید :

چو فردا برآید خور از خاوران   برانیم یکسر بمازندران - ۱ -

باز گوید :

ز خاور چو خورشید بنمود تاج   گل زرد شد برزمین رنگ ساج - ۲ -

باز گوید :

چو خورشید در باختر گشت زرد   شب تیره گلش که از راه گرد - ۳ -

خاقانی گوید :

ماه چون در جیب مغرب برد سر   آفتاب از جانب خاور رسید - ٤ -

اسعد گرگانی گوید :

چو خورشید جهان در باختر شد   چو روی عاشقان هم رنگ زر شد - ٥ -

چنانکه می بینیم در این شعرها خاور یا خاوران بجای شرق و باختر بجای غرب بکار رفته است . ولی فردوسی درجای دیگر میگوید :

چو مهر آورد سوی خاور گریغ   هم از باختر برزند باز تیغ - ٦ -

باز گوید :

چو خورشید برزد سر از باختر   برآورد رخشنده زرین کمر - ۷ -

لامعی گوید :

خورشیدرا چون پست شد درجانب خاور علم   پیداشد اندر باختر برآستین شب علم - ۸ -

در این شعرها نیز باختر بجای شرق و خاور بجای غرب آمده .

در اینجا دو چیز شگفت هست . یکی آنکه زبان کهن پارسی که از هزاران سال زبان یکی از بزرگترین کشورها بوده چگونه برای شمال و جنوب کلمه نداشته ؟ آیا میتوان باور کرد که ایرانیان پیش از زمان

(۱) شاهنامه خاور ج ۱ ص ۲٦۱ . (۲ و ۳) شاهنامه خاور ج ٤ ص ۱٦٥ و ۱٦٦ . (٤) فرهنگ سروری کلمه باختر . (٥) ویس ورامین چاپ هند صفحه٤۱ . (٦) فرهنگ سروری کلمه باختر . (۷) شاهنامه خاور ج ٤ ص ۳۸۳ . (۸) فرهنگ سروری کلمه باختر .

اسلام نام این دو سمت جهان را بر زبان نمیآورده اند ؟ ! دیگری آنکه چگونه شرق و غرب که دو سمت ضد همدیگر است نامهای آنها با یکدیگر عوض میشود ؟ اگر در جمله‌ای قرینه در کار نباشد آیا از کجا دانسته خواهد شد که مقصود چیست ؟ مثلا در این جمله «از سوی باختر ستاره پدیدمیآید» چگونه میتوان دانست که مقصود شرق یا غرب است ؟

این خود شگفت است که مردی همچون فردوسی که در زبان پارسی استاد بوده نتوانسته نام درست شرق و غرب را پیدا بکند و بدانسان که دیدیم تناقض گوییها کرده . و این شگفتی بیشتر می گردد هنگامی که بدانیم که کلمه باختر که این شاعر استاد بجای غرب یا شرق بکار برده بمعنی هیچیك از شرق و غرب نیست بلکه نام پارسی شمال است.

شگفت تر از همه اینها آنکه موضوع شمال و جنوب و شرق و غرب در زمان ساسانیان اهمیت دیگری داشت که بایستی هرگز نامهای آنها فراموش نشود . قضا را همان اهمیت باعث از میان رفتن آن نامها شده و این نتیجه امروزی را داده است . پس باید نخست داستان آن نامها را در زمان ساسانیان باز گوئیم تا موضوع چندانکه می باید روشن گردد و این اشتباه بزرك از زبان پارسی برداشته شود .

در زمان ساسانیان کشور پهناور ایران که از کوهستان قفقاز تا دریای هند و از رود فرات تا کنار سیحون بود « ایرانشهر » (۱) نامیده می شد بمعنی کشور ایران و پادشاهان ساسانی این سر زمین پهناور را بچهار سمت شرق و غرب شمال و جنوب بخش کرده و هر سمتی را « کوست » (۲) نامیده اند بدینسان :

---

۱ ـ شهر درزبان آنزمان که زبان پهلوی میخوانیم بمعنی سرزمین و کشور بوده .
۲ ـ کوست در پهلوی بمعنی سمت و ولایت است .

۱ ـ کوست خراسان ـ شامل خراسان امروزی و خوارزم و بخارا و سغد (ماوراالنهر) و گرگان (استراباد) وهرات (افغانستان) و مانند اینها. خوراسان بمعنی خورآیان است جائیکه از آنجا خورشید در می آید یا بعبارت امروزی مشرق. چنانکه اسعد گرگانی در ویس ورامین در این باره می گوید.

بلفظ پهلوی هر کش بر آید	خوراسان آن بود کازوا در آید.
خراسان پهلوی باشد خور آمد	عراق وپارس را زوخور بر آمد.
خراسان است معنی خور آیان	کجا زو خور بر آید سوی ایران. (۱)

۲ ـ کوست خوربران ـ شامل سورستان (عراق) و کرمانشاهان وهمدان ومانند اینها تا سرحد روم. خوربران بمعنی خورروان است جائیکه خورشید در آنجا فرو میرود یا بعبارت امروزی مغرب وهمین کلمه است که خاوران و خاور گردیده.

۳ ـ کوست باختر ـ شامل آذربایجان و ارمنستان ایران و گرجستان و آران و کوهستان قفقاز و دربند و ری و دماوند و گیلان وتپورستان (طبرستان) و دیلمان وپاشان. باختر یا اباختر در فارسی بدو معنی بوده یکی «توده ستارگان» که بعربی برج وصورة الکواکب نامیده میشود و دیگری شمال که در اینجا این معنی دوم مقصود بوده.

۴ ـ کوست نیمروز ـ شامل خوزستان و پارس و کرمان و سند وسیستان و یمن و مانند اینها. نیمروز بمعنی ظهر است ولی چون بهنگام ظهر آفتاب در جنوب دیده میشود جنوب را نیز نیمروز نامیده اند که در اینجا این معنی مقصود بوده.

پادشاهان ساسانی برای هریك از این چهار کوست فرمانروائی

---

۱ ـ ویس و رامین ص ۱۱۹.

فرستاده اورا «کوستبان» یا «پاتکوستبان» (۱) مینامیدند بمعنی نگاهدارندهٔ کوست وچون هر یکی از ایشان وظیفه سرحد داری نیز داشته مرزبان نیز خوانده می شدند بمعنی نگاهدار سرحد. سپس پاتکوستبان پاتوسپان ویا ذوسپان و پادوسپان گردیده که این شکل آخری در کتابهای فارسی دیده میشود و در کتابهای عربی فاذوسفان می نگارند و در کتابهای ارمنی شکل نخست کلمه پاتکوستبان دیده می شود.

این چهار بخش بودن ایرانشهر را درزمان ساسانیان در کتابهای بسیاری از پهلوی و عربی و ارمنی نوشته اند در تاریخ طبری و دیگر تاریخهائی که از حوادث دورهٔ ساسانیان گفتگو میکند زمینه همه سخنها بر این بخشهای چهار گانه است که اگر کسانی از این موضوع آگاه نباشند معنی گفته‌های آن مورخان را درست نخواهند فهمید(۲).

از نوشته های طبری برمیآید که این چهار بخشی ایران پیش از زمان خسرو انوشروان بوده. چه او چون تخت نشستن خسرو را مینویسد میگوید بچهار پادوسپان که در چهار سمت ایران فرمانروا بودند نامه نوشته دستور ها داد. هم طبری مینویسد که تا زمان خسرو انوشروان

۱ – پات یا پاد در پاره کلمه ها افزوده شده که ما معنی آن را نمی دانیم. چنانکه در کلمه‌شاه و پادشاه که تفاوت این دو کلمه امروز دانسته نیست. در پاتکوستبان هم پات فزونی است و ما معنی آن را ندیدانیم.

۲ – یکی از آن مؤلفان موسی خورنی مورخ معروف ارمنی است که در زمان خود ساسانیان یا بسیار نزدیک بزمان ایشان بوده و چون او کتابی هم درجغرافی دارد در این کتاب خود ایران را از روی چهار گوست یاد کرده و نام هر کوستی را با معنایی که دارد شرح داده و شهرهای هر کدام را جداگانه میشمارد. همین بخش از کتاب موسی خورنی است که شرق شناس دانشمند آلمانی پرفسور مارکوارت بآلمانی ترجمه و شرح مفصلی بمطالب آن نوشته و کتاب ایرانشهر خودرا پدید آورده که یکی از گرانمایه‌ترین تالیفها و در خور آنست که بفارسی ترجمه شود.

سپهبد ایران یکتن بود. ولی خسرو سپاه را نیز بچهار بخش کرده و هر بخشی را با سپهبد جداگانه بیکی از آن چهار کوست بگماشت . از اینجاست که ما از زمان او در تاریخها بنامهائی از قبیل سپهبد خوراسان و سپهبد نیمروز و مانند اینها بسیار برمی خوریم . (۱)

ولی فردوسی برخلاف نوشتهای طبری بخش کردن ایران را بچهار کوست (او بهر میخواند) بخسرو انوشروان نسبت داده وچهار بخش کردن سپاه را هم بنام خسرو پرویز مینگارد که از هر دو جهت باطبری اختلاف دارد. در داستان خسرو انوشروان میگوید :

بخش کردن انوشروان پادشاهی خود بچهار بهر

شهنشاه داننده‌گان را بخواند	سخنهای گیتی سراسر براند
جهان را ببخشید بر چار بهر	وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازو یاد کرد	دل نامداران بدان شاد کرد
دگر بهره زو قم بد و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مهان
وزو بهره بد آذر آبادگان	که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل	بپیمود دانا خبرده بوم گیل
سوم پارس و اهواز و مرز خزر	ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی و آباد بوم .» (۲)

چنانکه میدانیم فردوسی شاهنامه را از روی خداینامه نظم کرده گویا در آن کتاب درباره این چهار بخش کردن ایران آگاهی درستی نبوده و اینست که گفته های شاعر ایرادها دارد و درست از عهده مطالب

(۱) فرخ‌هرمز که آزرمیدخت را خواستگاری کرد و بسزای این آرزو بدست کسان آزرمیدخت کشته گردید سپهبد خراسان بوده ، پسر او رستم که آزرمیدخت را از پادشاهی برداشت وسپهسالار جنگ قادسیه هم او بوده نیز سپهبدی خراسان داشته است . نیز در همان زمان آذرجشنس نامی سپهبد نیمروز بوده است.

(۲) شاهنامه خاور ج ٤ ص ۳۷۸ و ۳۷۲ .

برنیامده. یکی از ایرادها آنکه نامهای خوراسان و خوربران و باختر و نیمروز را که نامهای پارسی چهار سوی جهان بوده و گوشتها با آن نامها خوانده میشده یاد نکرده و کلمه خراسان در بیت سوم مقصود از آن نام زمین است نه معنی مشرق. دوم آنکه ترتیبی را که خود ساسانیان برای شمردن چهار گوست داشته اند و خوراسان را نخست و خاوران را دوم و باختر را سوم و نیمروز را چهارم میشماردند تغییر داده است. سوم آنکه خزر را که درشمال بوده و جزو ایران هم نبوده جزو جنوب شمرده و این اشتباه از فردوسی بسیار دور است.

اما بخش کردن خسرو پرویز سپاه را بچهار بخش در این باره هم میگوید: (شعرها گزین میشود)

گزین کرد از ایران بسی نامدار / جهاندیده و گرد و جنگی سوار
جهان را ببخشید بر چار بهر / بیکایک همه نامزد کرد شهر
از آن نامداران ده و دو هزار / سواران هشیار و خنجر گذار
فرستاد خسرو سوی مرز روم / نگهبان آن فرخ آباد بوم
هم از نامداران ده و دو هزار / گزین کرد از ایران نبرده سوار
بدان تا سوی زابلستان شوند / به بوم سیه از گلستان شوند
ز لشکر ده و دو هزار دیگر / دلاور بزرگان پرخاشخر
بخواند و بسی پندها دادشان / بسوی آلانان فرستادشان
بدیشان سپرد آن در باختر / بدان تا نباشد ز دشمن گذر
ده و دو هزار دگر برگزید / ز مردان جنگی چنان چون سزید
بسوی خراسان فرستادشان / بسی پند و اندرزها دادشان (۱)

در اینجا نیز نامهای خوراسان و خوربران و باختر و نیمروز را یاد نمیکند. شگفتتر آنکه دربند را «درباختر» میخواند و بی شك باختر در این کلمه بمعنی شمال است زیرا دربند درشمال ایران بوده هست. ولی یقین است که خود فردوسی ملتفت این معنی آن کلمه نبوده است. بهرحال نوشتهای طبری از هر بابت بر گفتههای فردوسی برتری دارد.

(۱) شاهنامهٔ خاور ص ۲۱۴ و ۲۱۵ .

کتابها

در شمارهای پیمان همیشه از کتابهای سودمند و کتابهای زیان آور گفتگو خواهیم داشت. سودمند را ستوده زیان آور را خواهیم نکوهید. مگر کتابهایی که سود و زیان آنها یکی است که ما سخنی در باره آنها نخواهیم داشت .

در آیین ما گرانمایه ترین دانشها دو چیزاست: یکی آنکه بمردم آیین زندگی یاد دهد و دیگری آنکه دستور تندرستی بیاموزد ولی افسوس که در فارسی در این دو رشته کمتر کتاب چاپ میشود .

آیین زندگی بماند در جای دیگر از آن سخن خواهیم راند .

اما طب و تندرستی آیا مایه تأسف نیست که اینهمه طبیب که ما در شهر های ایران داریم و پاره‌ای از ایشان دانش و آزمایش سزا اندوخته‌اند کسی از ایشان کتابی تألیف نمی کند که بایرانیان دستور تندرستی یاد دهد؟ مرا سخت شگفت گرفت وقتیکه دانستم مترجم رمانهای آناتول فرانس بفارسی طبیب است و این شگفت هرچه بیشتر گردید وقتیکه از دوستی که از خراسان باز گشته بود شنیدم که او از نیکمردانست و بدستگیری مردم می کوشد . طبیب نیکمردی چرا تألیفی در دستور تندرستی نکرده و از علم خود بهره بمردم نرساند وبا ترجمه و نشر رمانهای آناتول‌فرانس عمر خود و دیگران را تباه کند ؟!

ای مرد نیك آیاچه مقصودی‌از ترجمه وچاپ‌این کتابها داشتی؟

چگونه رضا دادی که از خواندن اینها صدها بلکه هزارها خواهران ایرانی تو پرده پاکدامنی را پاره کرده چند روزی کامگزارده یکعمر با تیره روزی بسر ببرند و ننگ خاندان و کسان خود باشند ؟! یا چگونه رضا دادی که جوانان نا آزموده ایران لگام دین پاره کرده بردزدی و دغلکاری دلیر باشند ؟! آیا از نتیجه تهوری کار خود غفلت داشتی ؟!

ای طبیب دانشمند ایران ما امروز به طبیبانی که بازبان ساده و آسان راه تندرستی را بایشان یاد دهند صد حاجت دارند که به بدآموزی همچون آناتول فرانس که آنان را بیدینی وناپاکی برانگیزد یك حاجت ندارند . چرا شما بتألیف یکچنان کتابی مبادرت نکردی و بترجمه این کتابها مبادرت کردی ؟!

ای مرد ایرانی آسیا که من وتو از آن برخاسته ایم سرزمین دانش وحکمت است وبزرگانی از این خاك برخاسته اند که بزرگترین آموزگاران جهان بوده اند وجهانیان امروز هرچه دارند از دست آن بزرگواران دارند . بشما که برخاسته این سرزمینی سزاوار نبود که بسرسامهای آناتول فرانسی سر فرود آوردی وبایران میهن شما شایسته نبود که چنین ره آوردی برای او آورده شود .

رشته سخن را از دست ندهیم : ما بیشتر بکتابهایی که در باره آئین زندگی ودستور تندرستی نوشته شود خواهیم پرداخت و نزدما کتاب صد ورقی که در یکی از این دو فن نوشته شود برتری دارد بر کتاب هزار ورقی که در موضوعهای دیگر نوشته شود . در مقاله نویسی نیز آنچه دراین دوباره باشد برتری خواهد داشت بر مقالهای دیگر . و اینست که در این شمارهٔ نخست از کتابی سخن می رانیم

که اگر هم یکسره از آیین زندگی سخن نمی راند با آن موضوع بی ارتباط نیست ودر فن خودیکی از گرانمایه ترین کتابهاست.

۱ - اختناق هندوستان

مؤلف این کتاب ازآمریکاست نه از آمریکای ماشین ساز و آزمند بلکه از آمریکای مسیحی و آزادی پرست . ایمرد چنانکه ازنوشته هایش پیداست دلی بروشنی آئینه دارد دلی که ازستم بیزار وشیفته داد گستری است و بجستجوی حال هندوستان پرداخته سر گذشت آنرا از روزیکه دچار سیاست اروپا گردیده باقلمی که سزاوار یك مردرادی است شرح داده و تاریخ زندگانی و سخنان پا کمرد هندی گاندهی را برشته نگارش آورده است .

من این کتاب را که دوماهپیش بدستم افتاده نه یکباربلکه سه بار خواندم وایناک خودداری نمی توانم ازآنکه بآن مؤلف پا کدل آمریکائی سپاس گزارم واز این راه بسیاردور دست برادری بسوی او درازدارم.

اماترجمه فارسی کتاب آقای رحیمخان ناهورآن را ترجمه نموده و بچاپ رسانیده : باید از این جوان خردمند ممنون بود که بجای آنکه همچون دیگران رمانبافی کند یا بافته های اروپائیان را ترجمه نماید و مایه گمراهی برادران و خواهران خود باشد بترجمه ونشر چنین کتاب گرانمایه وسودمندی مبادرت کرده است . اگرخوانندگان پیمان میخواهند بدانند شرق چیست وغرب چیست ویا کمرد هندوستان گاندهی را بشناسند این کتاب را بدست آورده بخوانند

غلطهای تازه

زبان پارسی که قرنها بدست کسانی بوده که آنرا خوار داشته ونکو دانستن آن را هنری نمی شمارده اند از اینجا غلطهای انبوهی برآن زبان راه یافته . این غلطها بجای خود پس از دوره مشروطه که راه کتابها ونوشته‌های اروپایی بایران باز شده و کسانی بترجمه آنها برخاسته اند از این راه نیز یک رشته غلطهای دیگر بزبان فارسی درآمده و این غلطهاست که ما تازه مینامیم .

اگرچه غلط چه تازه وچه کهنه عیب یکسان است و باید بتصحیح آنها کوشید ولی چون این غلطهای تازه زشت‌تر و زننده تر است و کتابها ونوشته های امروزی ما را فرا گرفته اینست که ما در مجله جایی برای گفتگو ازاین کلمات باز میکنیم که از جمله یادداشتهای آقای کسروی را در این باره چاپ نموده و اگر دیگران نیز یادداشتهایی فرستادند با نظر آقای کسروی چاپ خواهیم کرد :

۱ - سیت یاسکز وسگ (۱)

در زمان هخامنشیان وپیش از ایشان مردمی بنام «سکز» یا «سکث» در پیرامون ایران می زیسته اند . این مردم بسیار انبوه بوده و بیشتر بتاراج وتاخت وتاز می‌پرداخته‌اند(۲) چنانکه داستان‌تاختهای ایشان درآسیا واروپا در

۱- چون این آخر هابمناسبت پیدا شدن دولوحه ازداریوش کلمه سیت در روزنامها تکرار شده و آنرا نام مردمی از ترکان پنداشته اند اینست که پیش ازهمه یادداشت این کلمه را چاپ میکنیم تا رفع اشتباه از مردم شده بدانند که درست کلمه ومعنی آن چیست .

۲ - ازجمله در زمان پادشاهی هوخشتر پادشاه ماد بود که دسته های انبوهی از آن مردم از راه شمال بایران آمده در آذربایگان و شمال ایران تاخت و و تاراج بسیار کردند و بیست وهشت سال در آن سر زمینها بودند تا هوخشتر با تدبیر بیرونشان راند . بعقیده برخی مورخان باستان مردم مسگت که در آن سوی رود ارس نشیمن داشته اند و کوروش پادشاه معروف هخامنشی در جنگ با ایشان کشته شد نیز دسته ای از سکان یا سکزان بوده اند .

کتابهای باستان معروف است وآنچه ما میدانیم ایشان هم دسته ای از آری نژادان بوده اند .

در هر حال نام ایشان سگز یا سگث بوده و این نام است که در لاتین ویونانی Scythe شده . اما در زبان ایرانیان داریوش پادشاه در نوشته های خود آنان را « سگ » (با فتح سین وکاف) یا «سگا» مینامد . وچون دسته ای از آن مردم در زمانهای دیر تر در سیستان نشیمن گرفته اند آن زمین بنام ایشان سگستان یا سجستان خوانده شده که سپس کاف یا جیم تبدیل به یاء یافته «سیستان» گردیده (با فتح سین و کسر یاء) وما امروز بتحریف سیستان میخوانیم . نیز در کتابهای پیشین می یابیم که کسی را که سیستانی بوده « سگزی » می نامیده اند واز اینجا هم میدانیم که شکل دیگر نـام نیز تا قرن های درازی ازمیان نرفته و معروف بوده است . بهر حال نام آن مردم در فارسی سك یا سگز است .

ولی ازسوی دیگر چون در زبان فرانسه بسیاری ازحروف یونانی را تغییر میدهند وکلمه Scythe یونانی نیز بزبان ایشان « سیت » خوانده می شود ترجمه کنندگان بی‌سواد این‌نام محرف فرانسه ای را درنوشته ها و کتابهای خود معمول ساخته اند وکسانی می پندارند که آن مردم جز این نام را نداشته و گروهی ازترکان بوده اند .